

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

با در نظر داشت هفتمین سال تجاوز امریکا بر افغانستان، این مضمون را یکبار دیگر خدمت هموطنان ارجمند پیشکش می کنم.

میر عبدالرحیم عزیز

تشابهات دوکتورین امپریالیستی بوش با دوکتورین سوسیال امپریالیستی بریژنف

قدرت های متجاوز جهانی برای تجاوز و توسعه طلبی، متشبث به استفاده از تیوری ها و دوکتورین هائی میشوند که روش امپریالیستی آنها را موجه و منطقی جلوه داده و یا مشروعیت بخشد. هدف از خلق چنین دوکتورین، تامین منافع اقتصادی، سیاسی و ستراتیژیک کشور های استعماری است. با تجاوز و غارتگری، کشور های استعماری میکوشند تا ثروت ملل مستعمره را به تاراج ببرند و سرزمین های اشغالی را به مرکز فعالیت های نظامی، سیاسی و اقتصادی خود مبدل سازند. افغانستان در ۳۰ سال اخیر قربانی هر دو دوکتورین سوسیال امپریالیستی شوروی و دوکتورین امپریالیستی امریکا گشته است. البته سایر مناطق جهان هم از شر تطبیقی این دو دوکتورین ضد بشری در امان نمانده است. یکی به بهانه دفاع از سوسیالیسم، آزادی های دموکراتیک را در کشور های تحت سلطه اش در هم کوبید و حق تجاوز را بخود داد و دیگری به بهانه دفاع از دموکراسی و مبارزه علیه تروریسم حاکمیت کشور ها را مورد تخطی و تجاوز قرار میدهد. درین جا محتوی سیاسی و نظامی هر دو دوکتورین را ارزیابی نموده و خواهیم دید که فرقی بین ایندو در به اسارت کشیدن کشور های ضعیف وجود ندارد.

دوکتورین بوش یک قسمت از سیاست خارجی امریکا را بعد از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تشکیل میدهد. دوکتورین بوش بیان میدارد که: "امریکا حق دارد کشور هائی را که به تروریست ها پناه داده و کمک می کنند، با آنها مانند تروریست ها معامله نماید." روحیه همین دوکتورین بود که منجر به تجاوز امریکا بر افغانستان گردید. دوکتورین بوش بر عنصر "تقدم و پیش دستی" تاکید شده که بر اساس آن امریکا خود را مستحق میداند (بزعم امریکا) رژیم هائی را که یک تهدید به امنیت امریکا تلقی میشوند، از میان بردارد. تجاوز ضد انسانی و خلاف روحیه حقوقی امریکا بر عراق یک مثال عمده است. همچنان تعمیم دموکراسی در جهان بالاخص در شرق میانه غرض مبارزه با تروریسم و مداخله یک جانبه امریکا در یک کشور مورد نظر، جز دوکتورین جورج بوش بشمار میرود.

طراحان واقعی دوکتورین جورج بوش، محافظه کاران نو امریکا اند که تا اکنون در اداره بوش دست بالا دارند. خلیلزاد هم جز همین گروه است که برای منفعت شخصی و منافع گروهیکه به آن متعلق است، دست بر هر کاری میزند. این دوکتورین در حقیقت یک وسیله برای روش تجاوزی امریکا در سطح جهانی است. دوکتورین بوش افاده میکند که مداخله در یک کشور برای تعویض یک دکتاوری بیک دموکراسی از نگاه اخلاقی قابل تائید است که منجر به آزادی افراد همان کشور شود. از نگاه ستراتیژیکی هم چنین مداخله منطقی است زیرا نظام های دموکراتیک (به عقیده بوش و محافظه کاران نو) صلح آمیز اند و تروریسم را پرورش نمیدهند.

فرضیه دیگری که دوکتورین بوش متکی به آن شده است، "دفاع از خود" است که در حقوق بین الدول هم تا حدی قابل پذیرش می باشد. در چنین حالت، دفاع حق مسلم کشوری است که مورد تجاوز قرار گرفته به شرط اینکه "دفاع از خود" حالت انتقامجویی و تجاوز را نگیرد. طوریکه در دوکتورین بوش ملاحظه شده، حق دفاع از خود شکل مجازات و توسعه طلبی را بخود گرفته است.

دوکتورین بریژنف که يك نمونه از سیاست خارجی شوروی بود، بار اول در اخبار پراودا منتشره ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۸ زیر عنوان "حاکمیت و وظیفه بین المللی کشور های سوسیالیستی" به نشر رسید. بعداً بریژنف در بیانیه خود در گنگره حزب متحده گارگران پولند بتاريخ ۱۳ نوامبر ۱۹۶۸ به آن چنین تاکید نمود:

وقتیکه دشمنان سوسیالیسم در يك کشور بکوشند تا انکشاف بعضی کشور های سوسیالیستی را بسوی کاپیتالیسم منحرف سازند، این نه تنها معضله همان کشور است، بلکه همچنان مشکل و نگرانی عمومی همه کشور های سوسیالیستی خواهد بود.

دوکتورین بریژنف که قبل از تجمع در پولند به مرحله اجرا درآمده بود، زمینه را برای تجاوز شوروی به چکوسلواکیا مهیا ساخت. چکوسلواکیا در آن زمان میخواست که خود را از سیطره مسکو برهاند و راه مستقل سیاسی و اقتصادی را ببیماید. نیرو های شوروی با همکاری قوای سایر کشور های پیمان وارسا که تحت حاکمیت شوروی قرار داشتند، بتاريخ ۲۱ آگست ۱۹۶۸ کشور زیبای چکوسلواکیا را از هر سو مورد تجاوز قرار دادند و نهضت میهنی مردم چک را موقتاً به عقب نشینی وادار ساختند. طوریکه اشتراک قوای تعدادی از کشور ها در همراهی نیرو های تهاجمی امریکا به عراق و افغانستان صرف جنبه نمایی داشت، به همان نحو شرکت قوای سایر کشور های پیمان تجاوز کار "وارسا" شکلی و تفننی بود. مانند عملکرد امریکا در عراق، شوروی هم ماشین عظیم جنگی خود را در اشغال چکوسلواکیا زیر عنوان "اقدام پیمان وارسا" براه انداخت. شوروی قبلاً در سال ۱۹۵۶ به هنگری هم تجاوز نموده بود که نهضت استقلال طلبی را در آن کشور نابود کند. تجاوز شوروی بر کشور های تحت حاکمیت اش، چنین معنی افاده میکرد که هیچ کشور اروپای شرقی حق نداشت که آزادانه و طبق میل پیمان وارسا را ترک گوید و راه مستقل را در سیاست خارجی خود ببیماید.

بعد از کودتای ضد ملی مزدوران خلقی و پرچی در ۲۷ اپریل ۱۹۷۸، دوکتورین سوسیال امپریالیستی بریژنف در خارج از "پیمان وارسا" هم جای تطبیق یافت و زمینه را برای تجاوز شوروی به افغانستان در ماه دسامبر ۱۹۷۹ آماده ساخت. ماده چهارم قرار داد سال ۱۹۷۸ بین شوروی و نظام دست نشانده اش در کابل، به عمل ضد حقوقی و ضد بشری شوروی غرض تجاوز به افغانستان مهر تائید گذاشت (لطفاً به مضمون این جانب تحت عنوان "دو پیمان و دو خیانت" که در آرشیف پورتال موجود است، مراجعه فرمائید). در هر دو تجاوز شوروی، سفارت خانه های آن کشور در پراگ و کابل محل تجمع توطئه گران و خائنین به کشور های شان بود.

افغانستان

بتاریخ ۲۳ می سال ۲۰۰۵، حامد کرزی رئیس دولت مستعمراتی کابل به امریکا سفر نمود و متعاقباً اعلامیه تحمیلی مشترک امریکا و افغانستان دال بر **"همکاری ستراتیژیک"** بین این دو کشور حاکم و محکوم صادر گردید. این اعلامیه در حقیقت همکاری ستراتیژیک بین این دو کشور معنی نمیده، بلکه افغانستان يك قسمت از ستراتیژی امپریالیستی امریکا که همان امتداد دوکتورین بوش است، شمرده میشود. درین اعلامیه استعماری گفته شده که ما مایلیم که از نزدیک برای "دموکراسی، حکومتداری، موفقیت و امنیت کار نمائیم." درین جا صرف موضوع امنیت را مطرح می کنیم. اعلامیه میگوید که، ما (یعنی بوش، نه کرزی):

- به ارتباط اتخاذ تدابیر لازم در صورتیکه افغانستان درک نماید که تمامیت ارضی، استقلال و امنیت اش در خطر بوده و تهدید میشود، با هم مشوره می نمائیم.
- حکومت افغانستان را در اصلاح و تجدید بخش امنیتی مساعدت می کنیم.
- با همکاری قوای افغانی، عملیات ضد تروریسم را ادامه میدهم.
- از معاونت ائتلاف به حکومت افغانستان در پروگرام ضد مواد مخدره حمایت می کنیم..
- به همکاری اطلاعاتی ادامی می دهیم.
- روابط افغانستان را با ناتو تقویه می نمائیم.
- از ابتکارات برای امنیت سرحدی پشتیبانی می کنیم.

همکاری ستراتیژیک واقعاً زمانی مطرح میشود که کشور های همکار مستقل و آزاد بوده و توازن نسبی نظامی، سیاسی و اقتصادی میان آنها برقرار باشد و الا چنین همکاری تحمیلی و یا یک جانبه خواهد بود. بطور مثال، عملیات مشترک نظامی بین متحدین غربی و شوروی علیه آلمان نازی در جریان جنگ جهانی دوم، میتواند یک همکاری ستراتیژیک تلقی گردد. اما حالت فعلی افغانستان کمتر از وابستگی چیزی دیگری نیست که با عقد همچو معاهداتی از قبل طرح شده، به تداوم اشغال افغانستان و اسقرار یک نظام دست نشانده و بقدرت رساندن عمال داخلی مشروعیت میدهد. روش فعلی امریکا در افغانستان اشغالی، صرف رابطه حاکم و محکوم را بیان میدارد و نمیتواند توجیه دیگری داشته باشد.

حال میپردازیم به توضیحات ماده اول و چهارم قرار داد اتحاد شوروی و جمهوری دموکراتیک افغانستان که در سال ۱۹۷۸ انعقاد یافت:

ماده اول: طرفین عالین متعاقدين تصمیم خود را اعلام میدارند که دوستی خدشه ناپذیر را بین دو کشور تقویت و تعمیق بخشیده و هر نوع همکاری را بین خود بر اساس مساوات، احترام به حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، و عدم مداخله در امور داخلی همدیگر توسعه دهند.

ماده چهارم: طرفین عالین متعاقدين غرض تامین امنیت، استقلال و تمامیت ارضی هر دو کشور، با روحیه عنفوی دوستی و همسایگی نیک و همچنان با روحیه منشور ملل متحد با همدیگر همکاری کرده و اقدامات لازم را با موافقت همدیگر اتخاذ می نمایند. به منظور تقویت ظرفیت دفاعی، طرفین عالین متعاقدين به انکشاف همکاری در زمینه نظامی مطابق به موافقت نامه هائیکه بین طرفین عقد شده ادامه خواهند داد.

درین جا تقلب و بازی با کلمات را به سهولت درمیابیم. دقیقاً بعد از امضای همین قرار داد بود که سوسیال امپریالیسم شوروی تصمیم به تجاوز به افغانستان را گرفت که در نتیجه تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور ما را مضمحل ساخت، در حالیکه ماده اول بر تخطی ناپذیری تمامیت ارضی و حاکمیت ملی تاکید داشت.

عراق

مانند اعلامیه مشترک استعماری بین امریکا و افغانستان، بوش و مالکی در ۲۶ نوامبر سال ۲۰۰۷ به عین ابتکار دست زدند. در اعلامیه مشترک امریکا و عراق، بوش وعده داد که امریکا از امنیت عراق علیه تهدید های داخلی و خارجی دفاع خواهد کرد. در ماده دوم این اعلامیه تذکار رفته که "قوای امریکا" عراق "دموکراتیک" را در مجادله علیه سازمان های تروریستی یاری خواهد کرد. "قوای امریکا" در عراق مانند افغانستان از آزادی کامل برخوردار بوده و تا زمانیکه امریکا لازم داند قوای خود را در عراق حفظ خواهد کرد. خنده آور این است که درین اعلامیه، عراق یک کشور مستقل و دارای حاکمیت ملی شناخته شده است. موقف حقوقی عراق اشغالی از نگاه حقوق بین الدول برای همه وضاحت داشته و ایجاب بحث بیشتر را نمیکند. یک کشور زمانی دارای حاکمیت ملی است که نظام بر سر اقتدارش زاده اراده مردم بوده و انحصار قدرت سیاسی را در داخل در دست داشته و در صحنه سیاست جهانی بتواند آزاده عمل نماید. هیچ گونه جمله پردازی های تصنعی قادر نخواهد بود که حالت مستعمراتی عراق و افغانستان را تغییر دهد. عقد مقاولات هم در حقوق داخلی و هم در حقوق بین المللی مستلزم این است که هر مقاوله بدون اکراه و فشار منعقد شود و الا اعتبار حقوقی نخواهد داشت. اهداف ستراتیژیک امریکا را در عراق همه میدانند که تسلط کامل بر منابع نفتی آن کشور و سیطره همه جانبه اقتصادی و سیاسی بر شرق میانه است.

تعهد ادراه بوش در دفاع از سیستم به اصطلاح "دموکراتیک" شباهت نزدیک به دوکتورین بریژنف در دفاع از سوسیالیسم دارد. بر مبنای دوکتورین بریژنف، شوروی در ماه آگست سال ۱۹۶۸ بر چکوسلواکیا یورش برد تا نهضت آزادیخواهی ضد شوروی را در آنکشور در هم بکوبد. ماده ۸ پیمان وارسا به آزادی و حاکمیت کشور های عضو احترام میگذاشت، اما حاکمیتی که مسکو برای کشور های عضو تعیین میکرد. دوکتورین بریژنف مانند دوکتورین بوش، وعده داد که شوروی کمک های برادرانه را به کشور های سوسیالیسی که مورد تهدید قرار میگیرند، خواهد داد.

تاریخ هر چند بار تکرار میشود. کولنیالیسم قرون گذشته بالاخص قرن ۱۹ در وجود دوکتورین بوش تجلی میابد. کولنیالیسم امتداد حاکمیت کشور های استعماری در ماورای سرحدات آنها به بهانه اشاعه تمدن اما در واقعیت تاراج ثروت کشور های مستعمره و برده ساختن مردم این سرزمین ها بود. این دقیقاً همان روشی است که امروز توسط دوکتورین بوش و حاکمیت امریکا بر کشور های تحت سیطره تمثیل می شود. پس به این نتیجه میرسیم که اهداف هر دو دوکتورین (بوش و بریژنف) سلب آزادی ملل، غارت ثروت و به اسارت کشیدن مردم و تثبیت منافع اقتصادی، سیاسی و ستراتیژیک امریکا و شوروی بوده است.